

خرده بورژوازی و نقش آن در انقلاب

به خاطره ی:
چریک فدائی خلق، رفیق شهید مهناز نجاری تقدیم می شود.

از انتشارات چریک های فدائی خلق ایران
تیر ۱۳۶۳

جزوه ای که از نظر خوانندگان می گذرد، در خرداد ماه سال ۱۳۶۱ برای مطالعه ی درونی سازمان تهیه شده و حال با توجه به اهمیت مباحثی که در آن مطرح شده به انتشار بیرونی آن مبادرت می کنیم.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدائی خلق ایران
تیر ۱۳۶۳

خرده بورژوازی و نقش آن در انقلاب

برخورد با بورژوازی و اتخاذ خط مشی صحیح نسبت به این طبقه، همواره اصلی ترین مسئله ی استراتژیک را برای پرولتاریا تشکیل می دهد و بدون حل این مسئله و اتخاذ روش صحیح در قبال خرده بورژوازی، شکست انقلاب از پیش محرز است. ولی اتخاذ روش صحیح در قبال خرده بورژوازی زائیده ی تحلیل مشخص از مرحله ی انقلاب، نظام اقتصادی - اجتماعی موجود و نیروهای درگیر در مبارزه می باشد. بدون دست زدن به این تحلیل مشخص و صرفاً با تکرار جملاتی از کلاسیک های مارکسیسم درباره ی طبیعت مردد و متزلزل خرده بورژوازی، نمی توان به حل مسئله حتی نزدیک شد. سخن گفتن از "طبیعت متزلزل" خرده بورژوازی در شرایطی که ما مشخص نکرده ایم درباره ی کدام خرده بورژوازی و در چه شرایطی صحبت می کنیم، به سخنان پوچی تبدیل می شوند که تنها فضل فروش مارکسیست نما را به این دلخوش می کند که کلیدی را پیدا کرده است که با آن هر قفلی را می توان گشود و کافی است که این کلید سحرآمیز را برای گشودن اولین قفل بکاراندازیم تا پوچی این خیال را در یابیم.

مسئله ی برخورد با خرده بورژوازی علاوه بر یک مسئله ی تئوریک، یک مسئله ی عملی ی جنبش است. یعنی هر لحظه باید از نو واریسی و تصحیح گردد. این مسئله را نمی توان یک بار برای همیشه حل کرد. می توان خصوصیات کلی خرده بورژوازی را برشمرد، ولی نمی توان خط مشی کلی و عام در قبال خرده بورژوازی ارائه کرد.

هنگامی که بخواهیم خرده بورژوازی را به طور مشخص بررسی کنیم و مثلاً تعیین کنیم که این لفظ به چه کسانی اطلاق می شود، به اولین عرصه ی دشوار مطالعه ی خود قدم گذاشته ایم. در این جا می بینیم که خرده بورژوازی در مکان به اقشار ناهمگونی اطلاق می شود که از دهقانان تهیدست تا تحصیلکرده های متخصص را فرامی گیرد و در زمان نیز این لفظ مثلاً در ۱۷۸۹ به رادیکال ترین عناصر انقلاب فرانسه و زمانی دیگر مثلاً در سال ۱۹۲۱ به منشویک ها و اس- /رهائی که دست کلچاک برعلیه انقلاب شوروی توطئه می کردند، اطلاق می شود. برخورد بلشویک های روس با خرده بورژوازی در مراحل مختلف انقلاب به خوبی تفاوت اساسی موضع گیری در مقابل خرده بورژوازی را در دو مرحله از انقلاب یعنی در مرحله ی انقلاب بورژوا - دمکراتیک و در مرحله ی انقلاب سوسیالیستی نشان می دهد. در مرحله ی نخست، پرولتاریا، مثلاً با دهقانان که قسمت عمده ی خرده بورژوازی را تشکیل می دهند، برعلیه سرمایه داران و مالکین متحد می شود و در مرحله ی دوم خود را در مقابل بخشی از این خرده بورژوازی می یابد. اگر بلشویک ها لزوم برخورد مشخص در هر مرحله را نیاموخته بودند، مسلماً انقلاب با شکست روبرو می شد.

جریان انقلاب در کشور ما یک بار دیگر اهمیت برخورد مشخص با خُرده بورژوازی و خطر درغلطیدن به تئوری بافی های کلی را در این مورد نشان داد. وسعت خارق العاده ی اپوزیسیون ضدشاه که در عین حال پرولتاریا و خُرده بورژوازی شهر و روستا و حتی بخشی از بورژوازی وابسته را شامل می شد و تحرک بی سابقه ی خُرده بورژوازی، مخصوصاً در شهرها و در مبارزه ی قبل از سقوط شاه و همچنین سیاست نواستعماری فریبکارانه ای که امپریالیسم توسط رژیم جاننشین رژیم شاه به مرحله ی اجراء گذاشت و باز توهم قشرهائی از خُرده بورژوازی نسبت به رژیم جدید باعث آن شد که تعداد زیادی از به اصطلاح مارکسیست های ما که بدون هرگونه تحلیل مشخص از وضعیت خُرده بورژوازی در ایران و صرفاً به دلیل مراجعات خود به کلاسیک های مارکسیسم گمان کردند "طبیعت" این خُرده بورژوازی را شناخته اند، دست به تحلیل هائی بزنند که از یک سو چهره دشمن اصلی خلق های ایران یعنی امپریالیسم را از نظرها پنهان می کرد و از سوی دیگر در صف نیروهای خلق تفرقه می افکند. ما در طی مبارزه ی ایدئولوژیک خود در این مدت همواره این روش تحلیل و برخورد با خُرده بورژوازی را افشاء کرده، در حد خود، خطرات ناشی از آن را برای نهضت نشان داده ایم و جریان امور نیز صحت برخورد ما را با این مسئله نشان داد. بسیاری از کسانی که زمانی به هر نحو با قائل شدن پایگاه خُرده بورژوازی برای رژیم کنونی در کار مبارزه ی ضدامپریالیستی خلق های ما عملاً کارشکنی می کردند، امروز دیگر حتی از گوشزد آن مواضع نیز برآشفته می شوند. ولی اگر این ها بدون هیچ گونه تحلیل مشخص از خُرده بورژوازی ایران به آن یاهه بافی های تئوریک دست زدند، امروز نیز با همان بی برنسیبی و بدون هیچ گونه تحلیل مشخص از خطائی که در این زمینه مرتکب شده اند و ضرباتی که از این طریق به نهضت ضدامپریالیستی خلق های ما وارد کرده اند، آن شیوه ی برخورد را به کناری گذاشته، راه های دیگری را در پیش گرفته اند.

امروز بار دیگر و به شکلی کاملاً تازه، ما با مسئله ی حضور فعال خُرده بورژوازی در جریان مبارزه و در درون اپوزیسیون بسیار وسیعی که برعلیه رژیم جدید تشکیل شده و حتی بخشی از بورژوازی وابسته را نیز فرامی گیرد، روبرو هستیم و باز شاهد آن هستیم که تئوری بافی های کلی جاننشین تحلیل مشخص می شود. نتیجه این گونه برخوردها، تفرقه هرچه بیشتر نیروهای خلقی است که باید و می توانند در یک جبهه وسیع و واحد برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم و به طور کلی بر علیه امپریالیسم مبارزه کنند. ما برای آن که در مبارزه ی ایدئولوژیک علیه این گرایش به تئوری بافی های کلی گامی عملی برداشته باشیم، در این جا سعی می کنیم دلائل طرحی کلی از شرایط مشخص خُرده بورژوازی در ایران را ارائه کنیم تا زمینه های مادی حرکات سیاسی این طبقه ی بسیار ناهمگون و در نتیجه دامنه ی واقعی آن "زلزل ها" و "تردیداها" نی را که مسلماً در "ذات" این طبقه هست، تعیین کنیم و امیدواریم که این کار ما مقدمه ای باشد برای انجام یک سلسله بررسی های مشخص از شرایط خُرده بورژوازی در ایران.

خُرده بورژوازی روستا

گرچه در ۱۵ سال اخیر در ترکیب جمعیت روستاها تغییرات زیادی رخ داده است و جمعیت روستاها با سرعتی شگفت انگیز تقلیل یافته، ولی هنوز هم وسیع ترین قشرهای خُرده بورژوازی ایران در روستاها زندگی می کنند و قسمت عمده ی آن ها به کشاورزی و دامداری مشغول اند. اصلاحات ارضی در واقع چارچوبه ی فنودالی روستاها را درهم شکست و آن ها را مستقیماً زیر سیادت سرمایه داری وابسته قرار داد. در اثر این اصلاحات موقعیت حقوقی بخش بزرگی از دهقانان تغییر کرد. آن ها از اجاره داران صاحب نسق به نوعی خُرده مالک تبدیل شدند، ولی این تغییر موضع حقوقی به آزادی این دهقانان نینجامید. دهقانان از اسارت فنودالیسم مستقیماً به اسارت سرمایه درآمد و اگر بخواهیم واقعاً آن چه را که رخ داد منعکس کنیم، باید بگوئیم که بورژوازی وابسته این اسرا را، کت بسته از فنودالیسم تحویل گرفت. جای گزین شدن روابط فنودالی با روابط سرمایه داری چنان صورت گرفت که هیچ فرصتی برای آن نماند که دهقان خُرده مالک حتی برای مدتی کوتاه بتواند در محیطی آزاد به تولید خرد خویش مشغول باشد و لاقلاً در صحنه ی روستا روابط دلخواه خویش را حاکم ببیند. فنودال از روستا می رفت و دولت بورژوازی وابسته به امپریالیسم اسناد مالکیت را برای دهقانان می آورد. در همین اسناد تمام شرایط اسارت ذکر شده بود.

ببینیم قطعه زمین کوچکی که مالکیت مشروط و مقید آن توسط اصلاحات ارضی به بخشی از دهقانان داده شده، بلافاصله در معرض چه روابطی قرار گرفت:

کم نبودند روستاهائی که بهترین قسمت های زمین های آن ها یک جا به اربابان تعلق گرفت یا به دلیل آن که در این مورد با دهقانان "توافق" کرده بودند، یا به دلیل آن که در این زمین ها به کشت "مکانیزه" مشغول بودند و یا به دلائل دیگری که یک بوروکراسی فاسد و رشوه خوار به راحتی می توانست آن ها را پیدا کند. ولی این فنودال های دیروز، امروز دیگر به شیوه ی سابق تولید نمی کردند. آن ها در زمین های خود با اجیرکردن کارگران کشاورزی و با استفاده از وسائل مکانیزه به اصطلاح به تولید بورژوازی مشغول شدند. صدای تراکتوری که زمین ارباب را شخم زد، گاو روستائی را در قطعه زمین کوچک اش رم داد و به تدریج او نیز عملی تر دید که زمین خود را با چند ساعت کرایه همین تراکتور شخم بزند. ولی تولید وسیع اربابی در مقابل تولید کوچک او راندمان و باروری بسیار بیشتری داشت و دهقان در آخر هر سال که دخل و خرج خود را حساب می کرد، پایش برای ادامه ی تولید در سال آینده سست تر می شد.

در زمانی که دهه فنودال تعلق داشت، همه ی مراتع و جنگل های اطراف ده "حریم ده" تلقی می شد و این حریم در حد خود امکان بسط اقتصادیات روستا را فراهم می کرد؛ دامداری به عنوان یک اقتصاد کمکی در این مراتع به سهولت و رایگان انجام می شد، سوخت دهقان از مراتع و جنگل های اطراف تأمین می شد و به نسبتی که جمعیت

ده افزایش می یافت، بخشی از اراضی موات اطراف ده احیا شده و به زمین های کشاورزی تبدیل می گردید. ولی قانون اصلاحات ارضی، قوانین مکملی هم داشت که قطعه زمین روستائی را به اصطلاح با سیم خاردار از نواحی اطراف آن کاملاً جدا می کرد. زمین موات، آب، جنگل، مرتع و خلاصه هر چیز که خارج از این قطعه زمین قرار داشت، ملی (یعنی متعلق به دولت امپریالیستی) اعلام شد. دیگر دامداری به عنوان یک اقتصاد کمکی امکان پذیر نبود، دیگر گسترش قطعه زمین مطرح نبود و "احیاء زمین های موات" توسط دهقانان امکان پذیر نبود. از سوی دیگر تسلط دولت بر زمین ها و مراتع و جنگل های اطراف ده و واگذار کردن آن ها طبق طرح (۱) به کسانی که از خارج از ده می آمدند، باز نوعی تولید بورژوازی در کنار این قطعه زمین به وجود می آورد که اقتصاد روستایی را هر چه بیشتر در نظر دهقان مفلوک و ناچیز جلوه می داد. در بسیاری از مناطق حفر چاه های عمیق توسط واحدهای تولیدی کشاورزی که به شیوه ی سرمایه داری و به طور مکانیزه کشت می کردند آب فئات روستائیان را تقلیل داده و گاهی خشکاند. در همین سال ها بخشی از سرمایه ها که در شهرها به علت دست اندازی سرمایه داری وابسته بر رشته های مختلف تولید و حمل و نقل بی کار شده و امکان بسط و گسترش خود را از دست داده بودند، به روستاها برای خرید زمین و تولید کشاورزی خودبخود به کمک کارگر و به سبک بورژوازی هجوم آورد. شیرینی فروشی که با به بازار آمدن شیرینی های کارخانه ای سرمایه اش بی کار می شد، گاراژداری که با رقابت شرکت های بزرگ حمل و نقل کارش از رونق می افتاد و به طور کلی بخشی از بورژوازی ملی (۲) و خرده بورژوازی مرفه شهرها در مقابل هجوم قطعی سرمایه ی وابسته، سرمایه ی خود را برداشته و به روستا گریختند و یا لاقل در کنار کار خود در شهر، قطعه زمین نسبتاً بزرگی را هم درده برای خود دست و پا کردند. همین کار را کردند بسیاری از خرده بورژواهای وابسته که چه در دستگاه اداری از طریق رشوه خواری و چه در سایر دلالتی ها برای بورژوازی وابسته، پولی به دست آورده بودند.

این وضعیت روستا را تحولاتی که در شهر رخ می داد، تکمیل می کرد. سرمایه گذاری های نسبتاً وسیع، مخصوصاً در زمینه ی ساختمانی (احداث پایگاه های نظامی، کارخانه های بزرگ و شهرک سازی) نیروی کار بسیاری را به شهر جلب می کرد.

نتیجه ی همه ی این تحولات در روستا چه بود؟

اگر بخواهیم همه چیز را در یک جمله خلاصه کنیم آن این است که دهقان اکنون بدون آن که امیدی به آینده ی کار خود داشته باشد، مشتری های خوبی را جلوی در خانه اش می دید. مشتری های خوبی هم برای زمین اش وهم برای نیروی کارش. و اگر می توانست در مقابل فروش زمین اش مقاومت کند، این را نمی توانست انکار کند که بدون فروش نیروی کار خودش ویا لاقل بعضی از افراد خانواده اش، زندگی برای اش ممکن نیست. روابط پولی و بازار برده مسلط شده بود. دیگر ابزار و لباسی که تا دیروز در خرده تهیه می شد، می بایست از بازار تهیه شود. این بخش از اقتصاد روستائی درهم شکسته شده، و روستائی باید سوخت خود را به صورت گاز و نفت خریداری کند. از سوی دیگر نوع محصولی که می کاشت دیگر چندان به اختیار خودش نبود. کارخانه هایی که در اطراف دهات به وجود می آمدند تا حدی تکلیف زراعت ده را تعیین می کردند: چغندر قند، چای، آفتابگردان، توتون، سویا و غیره. همه ی این تولیدات مستقیماً زیر نظارت و به خاطر نیازهای بورژوازی وابسته صورت می گرفت. تسهیلاتی که این کارخانه ها در اختیار روستائیان می گذاشتند از قبیل مساعده، کود و بذر و تعهد خرید، همه ی آن ها را برمی انگیخت که به سوی تولید این مواد گرایش پیدا کنند و همین باعث می شد که روستائی بیش از پیش برای فروش تولید کند و خودمصرفی او از محصول کارش بیش از پیش تقلیل یابد.

همه ی این عوامل باعث آن شد که برخلاف آن چه که ممکن بود انتظار رود، اصلاحات ارضی باعث آن نشد که پاره ای از دهقانان بتوانند با استفاده از مالکیت زمین خویش و بسط تولید خود، کار خود را نسبتاً توسعه داده و با اجیر کردن کارگران کشاورزی قشر کم و بیش وسیعی از دهقانان مرفه را در دهات ما به وجود آورند. اکثر دهقانان مرفه ی که امروز در روستاهای ما به چشم می خورند، سرمایه و مایه ی رونق تولید خویش را از پروسه هایی خارج از پروسه ی تولید کشاورزی خرده پا به دست آورده اند (۳).

در چنین شرایطی برای هیچ یک از دهقانان با هر مقدار زمین، امکان بسط و گسترش تولید وجود نداشت. حتی امکان امرار معاش از زمین به تنهایی برای بسیاری نامقدور است و به همین دلیل برای بررسی چگونگی گذران زندگی دهقانان لازم است حتماً روابط و منابع درآمد آن ها خارج از قطعه زمین شان نیز مورد بررسی قرار گیرد. بسیاری از دهقانان برای کارهای فصلی به شهرها می روند و یا در زمین های دیگران در روستاها به روزمزدی مشغول اند. پاره ای از دهقانان که وضع مادی بهتری دارند در معاملات و دادوستدهای کوچک وارد شده اند و از این طریق درآمدهای اتفاقی پیدا می کنند و بنا به مورد از این گونه کارها که به تدریج بخش های بزرگ تری از فعالیت روزمره ی دهقانان را فرا می گیرد کسب درآمد می کنند. ملاحظه می شود ما در این جا دیگر از آن بخشی از دهقانان که به طور قطعی قطعه زمین خود را رها کرده و یا از طریق فروش نیروی کار خود و یا از طریق دیگر زندگی می کنند، صحبت نمی کنیم.

وقتی دهقان در چنین وضعیتی از روابط بورژوازی وابسته اسیر است، وقتی گندمی که او در قطعه زمین کوچک و با وسائل اولیه ی خود تولید می کند در بازار رقابتی قرار می گیرد که گندم های وارداتی از آمریکا به فروش می رود، او از یک سو در رونق این نظام سرمایه داری برای خود آینده و توسعه ای نمی بیند و از سوی دیگر از بحران این نظام شدیدترین ضربه را دریافت می کند. دهقان در مواهب رشد و رونق بورژوازی وابسته سهیم نیست، ولی از فلاکت های آن بیش از هر کسی صدمه می بیند. عدم امکان بازتولید در قطعه زمین از طریق درآمد حاصله از خود زمین، دهقان و به طور کلی روستا را هر روز بیشتر از روز پیش به اسارت بانک ها و سرمایه ی مالی درمی آورد. این است آن مجموعه روابطی که دهقانان ما، من حیث المجموع در درون آن قرار دارند و این است آن مجموعه روابطی که دهقانان را من

حیث المجموع صرفنظر از میزان زمین و صرفنظر از میزان درآمد در چنگال خود دارد و امکان هرگونه بسط و گسترش تولیدش را از وی می گیرد. این ها هستند آن روابطی که دهقان را مستقیماً در مقابل سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و رژیم دست نشانده ی آن قرار می دهند. می توان در درون دهقانان فشریندی هائی را تعیین کرد و در هر روستا دهقانان مرفه، میانه حال و تهیدست را از یکدیگر تمیز داد، ولی این تقسیم بندی را فقط در زمینه ی این چارچوبه ی کلی می توان انجام داد. به هر حال دهقانان به دلیل این شرایط در انقلاب ضدامپریالیستی شرکت می کنند. آن ها این انقلاب و هدف های آن را از آن خود می دانند. دهقان در قطع دست بورژوازی وابسته از روستا آینده ی خود را می بیند، امکان بسط و توسعه ی تولید خود را می یابد و پیشاهنگ انقلابی باید این مطلب را با دقت و حوصله برای او تشریح کند. کافی است علت فلاکت دهقان و راه حل مشکلات وی، برای او روشن شود تا تمام محتوای مبارزه ی ضدامپریالیستی مرحله ی کنونی را فهمیده باشد، انقلاب در این مرحله دهقانان را در مجموع در کنار خود دارد و دلایل عینی آن نیز واضح است.

این تغییر روابط در روستا شرایط زندگی خوش نشینان را اساساً تغییر داده است و امکان زندگی به سبک سابق در کنار اقتصاد طبیعی روستا را از بین برده است. این خوش نشینان اکثراً همراه با بسیاری از دهقانان دیگر که طبق قانون اصلاحات ارضی زمین به آن ها تعلق نمی گرفت از مدت ها پیش به کارگر روزمزد، چه در بخش کشاورزی در خود روستا و چه در بخش های صنایع و خدمات در شهرها مشغول شده اند و از دنباله ی سرنوشت آن ها باید در تعقیب جریان زندگی طبقه ی کارگر ایران مطلع شد.

ولی خُرده بورژوازی روستائی به دهقانان منحصر نمی شود. رشد روابط کالائی و تولید بورژوائی در دهات و هم زمان با آن ورود برق و انواع و اقسام ماشین ها به زندگی روستائی باعث پیدایش فشری از خُرده بورژوازی در بخش های گوناگون شده است. مخصوصاً بسته به موقعیت جغرافیائی و زمینه اجتماعی در مرکز هر بخش روستائی، یک روستا تا حد شهر کوچکی گسترش یافته که در آن انواع فروشندگان خُرده پا متمرکزند. آسیاب یا برنجکوب موتوری و تعمیرگاه کوچکی معمولاً در این گونه دهات هست و وسائل نقلیه ی معینی برای ارتباط گیری با شهر که حالا دیگر ده بدون آن نمی تواند به زندگی خود ادامه دهد، در این جا به چشم می خورد.

این خُرده بورژواها از لحاظ وضعیت اجتماعی اساساً به همتهای خود در شهر شبیه اند و فقط در رابطه با آن ها باید به دو خصوصیت شان تکیه کنیم. یکی این که آن ها به دلیل دور بودن از مراکز شهری کمتر در معرض مستقیم رقابت شرکت ها و فروشگاه های بزرگ قرار دارند و نسبت به همتهای شهری خود، خود را اندکی بیشتر در امان می بینند و از سوی دیگر آن ها در انطباق خود با اقتصاد کشاورزی قادرند با تکیه به اندک سرمایه به معاملات نسبه با سودهای نسبتاً استثنائی با کشاورزان دست بزنند و به این ترتیب بین آن ها و کشاورزان نوعی تضاد وهمزیستی موجود است. ولی این موقعیت استثنائی به تدریج در معرض خطر قرار می گیرد. دولت روزه روز اقلام جدیدی از کالاها را توسط شرکت های تعاونی که زیر نظر مستقیم وی قرار دارد، درده به فروش می رساند و روز به روز بیشتر کشاورزان را ناچار می کند که محصول خود را به دولت بفروشند و وام های کوچک و کوتاه مدت بانک ها و تعاونی ها، دهقانان را از نسبه خری و سلف فروشی نزد این خُرده بورژواها بی نیاز می کند (۴) و اگر این جریان ادامه یابد امکان خانه خرابی کامل این فشر از خُرده بورژوازی در آینده ی نزدیک سریع تر و کامل تر از همتهای شهری آن هاست، زیرا در شهر تنوع مصرف باعث می شود که خُرده بورژوای کاسب بتواند به هرحال کالائی برای خرید و فروش تهیه کند، ولی محدودیت اقلام مصرفی در روستاها و دست اندازی دولت بر این بخش می تواند به سادگی تمام حوزه ی عمل آن ها را فراگیرد.

ما امروز شاهد از بین رفتن تقریباً کامل کارگاه های کوچکی هستیم که در گذشته بخش بزرگی از محصولات مورد احتیاج روستا را تأمین می کرد. کارگاه های کوچک پارچه بافی، جاجیم بافی، قالی بافی وغیره به تدریج یا تعطیل می شوند و یا به اسارت بورژوازی وابسته درمی آیند. دیگر مثلاً پشم قالی از خود روستا قابل تأمین نیست و رنگ آمیزی آن نیز روز به روز در روستا با محظورات بیشتری روبرو می شود. به علاوه احتیاج شدید روستائیان به پول، آن ها را وادار می کند که در این کارگاه ها عملاً به کارگران روزمزد شرکت های بزرگ بورژوازی تبدیل شوند و تولید برای بازار باعث می شود که رکود و بحران، شدیداً کار آن ها را تحت تأثیر خود قرار دهد.

سلطه ی دولت و لزوم کنترل دولتی بر جمعیت های روستائی برای "حفظ نظم" ایجاب می کند که دولت علاوه بر گماردن مأموران انتظامی در روستاها، از طریق عناصر وابسته به خود در تمام روابط اجتماعی و اقتصادی روستا رخنه کند و همین تلاش دولت و برگ هائی که او در دست دارد باعث پیدایش عناصر خُرده بورژوازی وابسته در روستا شده است که اگر چه تعدادشان اندک است، اما با توجه به سازماندهی و روابط شان وزنه ی سیاسی و اقتصادی مهمی در روستا به حساب می آیند. نحوه ی به خدمت گیری این خُرده بورژواها از طرف دولت بسیار متنوع است، ولی در عمل و کارکرد روزمره ی روستا به راحتی می توان آن ها را شناخت. بقالی که استثنائاً امتیاز آن را پیدا کرده است که کود شیمیائی و سم مورد نیاز روستائیان را از دولت تحویل گرفته به آن ها بفروشد، بنائی که وظیفه ی توزیع سیمان را به عهده گرفته و عطاری که از طرف بخشداری رئیس انجمن ده شده، همه و همه می توانند کسانی باشند که در عین انجام وظیفه ی اقتصادی و یا اداری محوله، هر وظیفه ی دیگری را نیز انجام دهند. دفترهای اسم نویسی برای حزب رستاخیز در دهات اغلب در دکان این ها قرار داشت و امروز هم همین ها صحنه گردان کمیته های امام در مساجد دهات هستند. این ها همان هائی هستند که به اصطلاح "سیمان" را با "ایمان" ربط می دادند و هنوز هم می دهند. شناخت این فشر خُرده بورژوازی وابسته در روستا برای انقلاب از اهمیتی ویژه برخوردار است. این ها خود را در لاپلاهی روابط اجتماعی مردم پنهان می کنند و اغلب چهره ی خیرخواه توده ها را به خود می گیرند و حتی در اواخر دوران شاه، وقتی که دیگر رژیم شاه را ماندنی ندیدند، خود را به جلوی صفوف انقلاب انداختند و آن را به نفع بورژوازی وابسته کنترل

کردند. این ها بسیار مکارند و از بی خبری روستائیان از سیاست، مزورانه و شهادانه استفاده می کنند. به راحتی از منافع مردم و مصالح آن ها سخن می گویند، زیرا به واقع هم از نیاز و موقعیت زندگی مردم باخبرند. ولی همه ی این اطلاعات خود را در اختیار دشمن طبقاتی و ملی روستائیان قرار می دهند.

خرده بورژوازی شهری (۵)

رشد روابط سرمایه داری وابسته در ایران بر خرده بورژوازی شهری تأثیری دوگانه داشت. از یک سو رشد سرمایه داری وابسته، قشرهایی از خرده بورژوازی سنتی را مخصوصاً در بخش تولید و حمل و نقل یا به طور کلی نابود کرد و یا به فلاکت کامل کشید(۶). ولی از سوی دیگر رشد این سرمایه داری که به شکلی غیرعادی در کشوری وابسته با ساخت اساساً ماقبل سرمایه داری صورت می گرفت، برای تحکیم موقعیت خود نیاز به ایجاد قشر وسیعی از خرده بورژوازی داشت(۷). در کشورهای متروپل رشد سرمایه ی انحصاری و امپریالیستی مقارن بود با از بین رفتن بخش بزرگی از خرده بورژوازی، مخصوصاً در بخش های تولید و تجارت و حمل و نقل(۸). در حالی که در کشور ما گسترش روابط سرمایه داری وابسته در مرحله ی اول و مقدمتاً به ایجاد قشر بزرگی از خرده بورژوازی تقریباً در تمام رشته ها انجامید که بدون آن ها سرمایه داری وابسته امکان گسترش روابط خود را نداشت. مثالی بزنیم:

نیازهای صنعت و تجارت بورژوازی وابسته که اساساً بر روی درآمد هنگفت نفت مخصوصاً در اواخر سال های ۴۰ و اوائل سال های دهه ی ۵۰ حساب می کرد، واردات بسیار وسیعی از کالا را چه به صورت کالاهای مصرفی و چه به صورت ماشین آلات و ابزار تولید ایجاب می نمود. انتقال این کالاها تا بندر ایران مسلماً برعهده ی شرکت های بزرگ امپریالیستی بود، ولی حمل این کالاها در داخل ایران چه به واسطه فقدان راه های مناسب و چه به دلیل عدم آمادگی بورژوازی وابسته در سرمایه گذاری وسیع در بخش حمل و نقل، زمینه ی فعالیت بسیار مناسبی را برای خرده بورژوازی فراهم کرد و ما مثلاً در این زمینه شاهد پیدایش تعداد زیادی از کامیون داران شدیم که با اندک سرمایه ای پیش قسط یک کامیون را می پرداختند و به تدریج از درآمد حاصله از کار خود کامیون، قسط های بعدی را تأدیه می کردند. این وضع تقریباً در تمام بخش ها و مخصوصاً در بخش تجارت به چشم می خورد. بورژوازی وابسته کالاهای گوناگون را به کشور وارد می نمود و رشد روابط کالائی و افزایش سرمایه گذاری ها زمینه ی خوبی برای خرده بورژوازی فراهم می کرد تا این کالاها را در مغازه های خود در معرض فروش بگذارد. به همین ترتیب رشد سرمایه گذاری های بورژوازی وابسته در بخش ساختمان قشر بزرگی از خرده بورژوازی به وجود آورد که به کارهای مربوط به ساختمان از قبیل دروینجره سازی، شیشه بری و غیره مشغول بودند.

گسترش روابط سرمایه داری وابسته اساساً بر پول نفت و بر قدرت دولت تکیه داشت. رشد بوروکراسی دولتی و دفاتر شرکت های تجاری و تولیدی نیاز بسیار زیادی به نیروی تحصیل کرده ها و افراد متخصص را ایجاب نمود. تعداد مدارس و دانشگاه ها و رقم دانش آموزان و دانشجویان و همراه آن ها رقم معلمان و استادان به سرعت رشد می کرد و ارقام بسیار قابل ملاحظه ای را تشکیل می داد.

ازهم پاشیدن اقتصاد طبیعی در روستا و ایجاد کارهای ساختمانی در شهرها، نیروی انسانی بزرگی را به حاشیه شهرها حرکت داد که اساساً همان طور که در فوق متذکر شدیم، امروز جزء طبقه کارگر ایران به حساب می آید ولی بخشی از این افراد در شهرها در پائین ترین قشر خرده بورژوازی تجاری به فروش کالاها از طریق دوره گردی دست می زنند و در شرایط بی کاری تعداد آن ها افزایش قابل ملاحظه ای پیدا می کند.

چنانکه ملاحظه می شود، این خرده بورژوازی اساساً زائیده ی رشد روابط سرمایه داری وابسته است. ولی سرمایه داری وابسته موقتاً و در شرایطی که خود وسائل لازم را در اختیار ندارد، عرصه هائی از اقتصاد را در اختیار این ها گذاشته است و بخش هائی از این خرده بورژوازی مخصوصاً در ده ساله ی بین ۵۵-۴۵ از کاروکسب بسیار بارونقی نیز برخوردار بودند، ولی بورژوازی وابسته به مجرد این که امکان بیاید این بخش ها را از چنگ آن ها خارج خواهد کرد و ما مخصوصاً از سال ۵۰ به این طرف شاهد آن هستیم که چگونه هر روز بخشی از این عرصه از دست خرده بورژوازی خارج شده و در اختیار بورژوازی وابسته قرار می گیرد.

ولی در همین دوران موقتی که این خرده بورژوازی امکان به اصطلاح خوش درخشیدن دارد، به هیچ وجه از استثمار و ستم سرمایه ی وابسته برکنار نیست. بگذارید همان مثال خرده بورژوازی کامیون دار را در نظر آوریم. او کامیون خود را چگونه تهیه می کند؟ وی این کامیون را از واردکننده آن که همان بورژوازی وابسته است، می خرد. دولت بورژوازی وابسته بر قیمت اصلی این کامیون گاه تا بیش از دوبرابر قیمت گمرک می بندد و هنگام قسط بندی، قیمت کامیون گاه باز به دوبرابر این قیمت می رسد و تازه از همه این ها گذشته او کامیونش را ناگزیر است در اغلب موارد از بازار سیاه بخرد. گاه او بیش از نصف قیمت کامیون را برای خرید نوبت خرید می پردازد. تازه این جنبه مالی قضیه است. برای این که او بتواند کامیون و حق رانندگی با آن را داشته باشد، دولت بورژوازی وابسته ده ها مقررات پیچ در پیچ وضع کرده و تازه وقتی همه این راه ها طی شد، در اکثر موارد مستقیماً نمی تواند به حمل و نقل کالا مبادرت کند. بورژوازی وابسته واسطه هائی بین خود و این خرده بورژوازی قائل می شود که اکثراً همان خرده بورژوازی وابسته است. این ها قراردادهای حمل و نقل را با دولت و یا با سرمایه داران امضاء می کنند، بدون آن که خود در واقع کامیونی داشته باشند و بعد خرده بورژوازی کامیون دار ناگزیر است از طریق قرارداد این اشخاص به کار حمل و نقل مشغول شود و بخشی از درآمد خود را به عنوان حق کمیسیون و سایر حقوق به این واسطه ای که هیچ لیاقتی جز رابطه مستقیم و

سرسپردگی به دولت و سرمایه داری وابسته ندارد، بپردازد و این تازه در شرایط رونق سرمایه داری است. اولین ضربه ی بحران مستقیماً به پیکر همین خرده بورژوا وارد می شود.

خرده بورژوازی روشنفکر که بزرگ ترین قشر خرده بورژوازی شهری را تشکیل می دهد، منشاء طبقاتی بسیار متفاوتی دارد. در این قشر فرزندان کارگران و دهقانان در کنار فرزندان بوروکرات ها و سرمایه داران قرار می گیرند، ولی در عین حال تحصیل نوعی همگونی بین آن ها به وجود می آورد و سروکار آن ها با علم و معرفت به آن ها امکان می دهد کمابیش به آسانی پایگاه طبقاتی خود و خانواده ی خود را رها کنند و اصولاً همین تحصیل، آینده ی اکثر آن ها را از آینده ی پدر و مادرشان جدا می کند. سرمایه داری وابسته به نیروی کار اینها نیاز بسیار دارد. برای آنکه نظام سرمایه داری وا بسته خوب منسجم شود، اکثریت مردم باید حداقل سواد خواندن و نوشتن را داشته باشند و تعداد زیادی از آنها لازم است از حساب و کتاب دقیق سر در بیاورند و "علم ودانش" تا این حد باید آموخته شود، ولی نه بیش از این. ایدئولوژی لازم است، ولی فقط ایدئولوژی طبقه حاکم و از همینجاست که فشار و اختناق دولت بورژوازی وابسته در محیط مدرسه و دانشگاه ناشی میشود. باید خواندن آموخت، ولی خیلی چیزها را نباید خواند. باید فکر کردن را یاد گرفت، ولی به خیلی از مسائل نباید فکر کرد. در جریان همین امر ونه یی ها ست که این بخش از خرده بورژوازی زودتر از سایر قشرها با دولت بورژوازی وابسته درگیر میشود و عده ای از میان آن حتی از این پیشتر رفته با دستیابی به تئوری انقلابی میکوشند مشعل این آگاهی را به میان سایر طبقات ببرند.

بطور کلی بخش خرده بورژوازی تجاری و تولیدی تحت فشار و نظارت و اخاذی مداوم و روزمره دولت قرار دارد و علاوه بر مالیات ها و مقررات دشوار کسب و جریمه های گوناگون هر آن در معرض آن قرار دارد که به عنوان گوسفند قربانی او را مسئول تمام نابسامانی های سیستم جلوه داده، زیر پوشش فریبده "کوتاه کردن دست واسطه ها" یا به طور کلی از کار بیکار کند و یا به طور کامل سر کیسه اش نماید. در دستگاه بوروکراسی دولتی و ارتش نیز وضع جز این نیست. نظامی که بر اساس استثمار وحشیانه امپریالیسم از ملتی سرکوب شده قرار دارد، از دستگاه بوروکراسی و ارتش خود که هر روز ناگزیر است بر تعداد اعضای آن بیفزاید، جز اطاعت کورکورانه و جز ناپیایی و ناآگاهی چه میخواهد و تحمل این انضباط امپریالیستی بر افرادی (۹) که اساساً متعلق به همین خلق هستند، سرکوبی سیستماتیک و روزمره را ایجاب می کند که پرسنل این بوروکراسی و این ارتش را که اساساً به قشر روشنفکر تعلق دارند، تحت فشار روحی و جسمی قرار می دهند. آنها را با محیطشان در تضاد آزردهنده و گاه غیر قابل تحمل قرار می دهند. از سوی دیگر بحران اقتصادی سیستم سرمایه داری وابسته و تورم، از لحاظ اقتصادی، زندگی این قشر را که معمولاً حقوقشان نسبت به صعود قیمتها حساسیت ندارد، بسیار متزلزل و فاقد چشم انداز می کند. قشر پائینی خرده بورژوازی تجاری، که همان فروشندگان دوره گرد و دکه داران هستند، را ما اکنون مدت هاست که در جنگ مرگ و زندگی با دولت بورژوازی وابسته می بینیم و وضع آن ها روشنتر از آن است که احتیاج به توضیح بیشتری داشته باشد.

بگذارید جمع بندی کنیم. خرده بورژوازی شهری در قسمت اعظم خود، زائیده رشد روابط سرمایه داری وابسته در کشور ماست. ولی در عین حال از طرف همین سرمایه داری وابسته و مخصوصاً از طرف دولت آن به شدت تحت فشار است. نتیجه ی عملی این موقعیت دوگانه، در سیاست خرده بورژوازی شهری منعکس است. او در حالی که به شدت با دولت و اجحاف آن مبارزه می کند و با آنکه با حرارت خواستار "دمکراسی"، یعنی آزادی از اجحافات و قلدریهای دولت است، در اساس خواهان بر افتادن روابط بورژوازی موجود نیست، زیرا هستی خود را با آن وابسته می بیند. این خرده بورژوازی همواره بر ضد دولت موجود می جنگد، ولی هرگز به خودی خود (۱۰) به نظام بورژوازی وابسته و بوروکراسی و ارتش ناشی از آن حمله ور نمی شود.

کارمندی که خواهان از بین رفتن محیط اختناق و جاسوسی دولت در اداره خود میباشد، بخودی خود و پیش از آنکه آگاهی طبقاتی پرولتاریا را بپذیرد، خواستار انحلال اداره خود نیست. خرده بورژوازی تاجری که اساساً مشغول فروش کالاهاک وارداتی است اگر چه شدیداً با دولت و اجحافات آن درگیر است، به خودی خود نمی تواند با ورود کالاهاک امپریالیستی مخالف باشد.

دانش آموز یا دانشجویی که در طی تحصیل به انحاء مختلف با قدرت سرکوب دولتی درگیر می شود، نمی تواند بخودی خود با امتیازاتی که نظام سرمایه داری وابسته برای مدرک تحصیلی او قائل است، مخالف باشد. البته در قشرهای پائین خرده بورژوازی، ما به کسانی هم برمی خوریم که به سادگی احساسات مساوات طلبانه و ضد استثمار از خود نشان می دهند. آرایشگری که با کمک فرزندش مغازه خود را اداره می کند، می تواند به سادگی با هر نوع استثمار فرد از فرد مخالف باشد، ولی این احساسات خام ضد استثمار را نباید با آگاهی عمیق ضد امپریالیستی اشتباه کرد.

به طور کلی ما خرده بورژوازی شهری را در مبارزه با دولت موجود فعال می بینیم و این است آن عنصر دمکراتیکی که در صورت قرار گرفتن این خرده بورژوازی تحت رهبری پرولتاریا مبارزه ضد امپریالیستی را وسعت می بخشد. اگر دریابیم که مبارزه ضد امپریالیستی در هر مرحله ناگزیر و اساساً به صورت مبارزه با دولت موجود تجلی میکند، از همین درگیری خرده بورژوازی شهر با دولت موجود می توان و باید استفاده کرد و آن را بسیج نمود. ولی مبارزه این خرده بورژوازی بدون رهبری پرولتاریا، پراکنده و کم عمق و خالی از محتوای ضد امپریالیستی است. اگر این خرده بورژوازی در رهبری مبارزات قرار بگیرد، کونه بینی و خیال پردازی خود را به " تاکتیک" اصلی مبارزه تبدیل کرده به ستایش آن می نشیند. او به سادگی شعار "مرگ بر شاه" را می دهد و بلافاصله حاضر است آن را به شعار "مرگ بر بختیار" تبدیل کند و سپس به شعار "مرگ بر بهشتی" یا "خمینی" (۱۱). او قهرمان "تاکتیک" است، بدون آنکه از استراتژی چیزی بفهمد. او فقط کسی را که سر کار است، می بیند و دولتی را که به او زور میگوید، می بیند. او نمی خواهد بیشتر از

این فکر کند. او نمی‌خواهد به روابطی فکر کند که این دولت و این شاه و بهشتی و خمینی را به این قدرت رسانده است، زیرا چنین فکری او را به نتایج نامطلوبی می‌رساند و می‌بیند که موجودیت خودش نیز به نحوی وابسته به همین روابط است.

به هر حال اگر خُرده بورژوازی شهری به استقلال وارد مبارزه شود، چیزی بیش از دمکراتیزه کردن دولت موجود نمی‌خواهد و برای نیل به این هدف بیش از هر چیز حتی به بالا نگاه می‌کند و حاضر است فریب آن بخشی از هئیت حاکمه یا طبقه حاکم را که به دلیلی کاملاً خصوصی عوامفریبانه قول دمکراسی می‌دهند را بخورد. و به این ترتیب است که او ممکن است به نردبان ترقی بخش‌هایی از طبقه حاکم و ابزار به قدرت رسیدن آن‌ها تبدیل گردد، ولی بلافاصله پس از آنکه این افراد و این قشرها به حکومت رسیدند، باز روزی از نو روزی از نو است. باز "اجحافات" و "قلدری‌ها" دولت بورژوازی وابسته به امپریالیسم است و مبارزه خُرده بورژوازی سرخورده، که تا مدتی حتی گمان می‌کند خودش به حکومت رسیده، برای "دمکراسی". ولی همین مبارزه خُرده بورژوازی شهری برای "دمکراتیزه" کردن دولت باعث می‌شود که ما امیدوار باشیم که او تا پایان مرحله مبارزه ضد امپریالیستی یکپارچه در صف انقلاب باشد و البته به شیوه خودش، زیرا این رؤیای او یعنی "دولت دمکراتیک" یعنی دولتی که به او فشار نیاورد، تا پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی غیر قابل تحقق است.

ولی می‌توان از این پیشتر رفت و می‌توان تصور کرد که این خُرده بورژوازی در هر حال زندگی خود را در معرض فنا می‌بیند و به تجربه خود در می‌یابد که بورژوازی وابسته به تدریج او را کناری خواهد زد. او هم اکنون نمونه‌های خوبی در این زمینه در دست دارد. او فروشگاه‌های بزرگ سرتاسری را می‌بیند که هر کدامشان دهها خُرده بورژوا را خانه خراب می‌کند و اگر بورژوازی وابسته فرصت یابد، آن‌ها را رشد بسیار هم خواهد داد. از سوی دیگر اگر پیشاهنگ پرولتاریا براساس این آگاهی و برکنار از هر گونه چپ روی بتواند هدف‌های مبارزه را در این مرحله ضد امپریالیستی خود برای این قشرهای وسیع توضیح دهد و نشان دهد که در جامعه دمکراتیک نوین به هر حال برای آن‌ها آینده‌ای بسیار روشنتر از آنچه که در جامعه وابسته به امپریالیسم خواهند داشت در انتظار آنهاست، این خُرده بورژوازی و یا لاقول بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از آن محتوای مبارزه خود را غنا بخشیده، "شعارهای ضد امپریالیستی" را درک و قبول می‌نماید. ولی متأسفانه اکنون در بسیاری از موارد قضیه برعکس بوده، حضور فعال این خُرده بورژوازی در صحنه مبارزه، و ضعف جنبش کمونیستی و نهضت پرولتاریا باعث شده است اغلب این خُرده بورژوازی شعارهای خود را به نهضت و حتی به کمونیست‌ها تحمیل کند.

کمونیست‌هایی که در زمان شاه، شعارمرگ بر شاه (۱۲) را می‌دادند، کمونیست‌هایی که تا همین دیروز شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی می‌دادند و کمونیست‌هایی که هم اکنون به شعار مرگ بر خمینی اکتفاء می‌کنند، همه در واقع دنباله روان مبارزات همین خُرده بورژوازی هستند. آن‌ها عمق مبارزه ضد امپریالیستی را در نمی‌یابند، به این دلیل که به دنبال خُرده بورژوازی نمی‌راه افتاده‌اند که شیوه زندگی‌اش به او اجازه نمی‌دهد به عمق این روابط بیندیشد.

در پایان لازم است اشاره‌ای هم به نقش خُرده بورژوازی وابسته بکنیم. خُرده بورژوازی وابسته نه تنها میان خُرده بورژواهای شهری، بلکه در میان تمام طبقات رخنه کرده و اساساً وسیله نفوذ اقتصادی-سیاسی- نظامی بورژوازی وابسته به امپریالیسم تا مغز و استخوان روابط اقتصادی- اجتماعی است. مثلاً ایجاد بازارهای سیاه یکی از وسایل رایج استثمرت و غارت امپریالیستی در نظام سرمایه‌داری وابسته است. رابط بین بورژوازی وابسته و این بازار سیاه، همین خُرده بورژوازی وابسته است. کنترل قشرهای وسیع خُرده بورژوازی در بخش‌های تولید و تجارت که موقتاً سرمایه‌داری وابسته قادر به انجام آن‌ها نیست، برای این سرمایه‌داری اهمیت اساسی دارد و به همین جهت هم بورژوازی وابسته با افراد ویژه‌ای در درون این قشرها رابطه ویژه‌ای برقرار می‌کند و از طریق آن‌ها همه چیز این تولید و توزیع را در کنترل خود می‌گیرد، تا وقتی که سرانجام بتواند شخصاً این حوزه را نیز اشغال نماید. مثلاً توزیع کالاها از طریق عده‌ای از اینها انجام می‌شود و یا نظارت بر کار دیگران در ازمایشگاه‌های تخصصی به پاره‌ای از اینها تفویض می‌شود. بالاخره این خُرده بورژوازی وابسته در ادارات، در کارخانه‌ها و در همه جا در ازمایشگاه‌ها و وظایفی را انجام می‌دهد که در عین حال هم اقتصادی است و هم سیاسی و گاهی هم نظامی (۱۳). خلاصه خُرده بورژوازی وابسته را نمی‌توان تنها از وضعیت کسب و کارش شناخت، بلکه او را باید در رابطه‌اش با رژیم حکومتی و طبقه حاکم باز شناخت. او در هر لباسی هست؛ یک جا کارگر، یک جا دهقان است. یک جا خُرده بورژوازی شهر و جای دیگر کارمند اداره و معلم مدرسه. آنچه او را از همه اینها متمایز می‌کند رابطه ویژه او با رژیم موجود و طبقه حاکم است. او وظایف بسیاری را برای این طبقه انجام می‌دهد. به او کمک می‌کند تا از بازارهای سیاه، سودهای هنگفت ببرد. به او کمک می‌کند تا نیروی کار را با ارزانه‌ترین قیمت در اختیار گیرد. به او کمک می‌کند که محرمانه‌ترین اطلاعات را از زندگی افراد بدست آورد. به او کمک می‌کند تا باندهای سیاه را سازماندهی و متشکل سازد و در صحنه جامعه رعب و وحشت بوجود آورد. او برای این نظام همه چیز هست. دلال معاملات اوست، همکار پلیس مخفی اوست و حتی گاه جزئی از آن است. در صورت لزوم پیشاپیش باندهای سیاه او عریضه می‌کشد. حامل ایدئولوژی طبقه حاکم به درون طبقات دیگر است و غیره و غیره.

اگر خُرده بورژوازی شهری با اجحافات رژیم حاکم در تضاد است. خُرده بورژوازی وابسته، هستی خود را به این اجحافات مدیون است و همواره حامی و مجری آنهاست. هر چه فشار رژیم بر طبقات مردم زیادتر شود، قدرت این خُرده بورژوازی وابسته افزایش می‌یابد و ما امروز شاهد لجام گسیخته‌ترین عرض اندام‌های این قشر خُرده بورژوازی وابسته در صحنه جامعه خویش برای حفظ و حراست وابستگی به امپریالیسم هستیم. تمیز این قشر در هر لباسی که هست برای انقلاب اهمیت اساسی دارد. اگر انقلاب قرار است ماشین دولتی را در هم بشکند، عناصری از این‌ها حتی در واقع بخشی از ماشین دولتی هستند.

در جریان تعویض رژیم شاه با رژیم جدید، افرادی از این خُرده بورژوازی وابسته ناگزیر و تحت فشار مردم از امتیازات ویژه خود محروم شدند. ولی افراد بسیاری از آنها در رژیتم جدید به خدمت مشغول شدند و رژیم جدید با سرعت برای تأمین نیازهای خود، جهت مهار کردن و سرکوب جنبش مردم به سربازگیری جدید برای این قشر پرداخت و بخش بزرگی از این نیازهای خود را از میان لمپن‌ها (۱۴) انتخاب نمود و آن‌ها را با امتیازات ویژه به اسم به اصطلاح "حزب الهی" به همه جا رسوخ داد.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک‌های فدائی خلق ایران
تیرماه سال ۶۱

زیر نویس ها:

۱- سرمایه داری وابسته برحسب شرایط می تواند مفاد قوانین آریامهری را به صورت آیه از آسمان نازل کند. هاشمی رفسنجانی در خطبه ی یکی از نمازهای جمعه در اردیبهشت ماه ۶۱ آیه ای را پیدا کرد و در آن کلمه ی "انفال" را عیناً مانند قانون آریامهری شامل آب ها، جنگل ها، مراتع، زمین های کنار دریا و غیره دانست و چنین توضیح داد که همه ی این ها طبق "فرمان قرآن" در اختیار حکومت اسلام قرار دارد و این حکومت می تواند طبق مصالح، بهره برداری از آن را به هر کس که بخواهد واگذار کند. این اسلام هاشمی رفسنجانی، یا دقیق تر بگوئیم این اسلام امپریالیستی و بورژوازی وابسته، با اسلامی که می گفت زمین موات به کسی تعلق دارد که آن را احیاء کند و صحبتی از "حکومت اسلام" به میان نمی آورد، تفاوت بسیار دارد.

۲- این ها دیگر در غم ملی ماندن نبودند و فرار به روستا نیز چنین خصلتی را برای آن ها حفظ نمی کرد، فقط مسئله بر سر یافتن حوزه ای برای کار بود.

۳- دهقان مرفهی را می توان دید که مثلاً با پولی که فرزندانیش در کویت به دست آورده اند، قادر شده است قطعه زمین خود را گسترش داده، به کمک کارگران کشاورزی آن را کشت کند و یا دهقان مرفهی را می توان در نظر گرفت که از طریق اجاره دادن تراکتور یا سایر ماشین آلات کشاورزی درآمدی کسب کرده و از طریق آن تولید خود را رونق بخشیده است.

۴- امروز دولت به بهانه ی جنگ و کمبود مواد مصرفی، توزیع این مواد را در کنترل خود درآورده و هنوز مشخص نیست که چه زمان این کنترل به پایان خواهد رسید، ولی بعید است که دولت رضایت دهد به طور کامل وضع به صورت اول برگردد و احتمالاً سعی خواهد کرد پاره ای از حوزه هائی از اقتصاد را که به بهانه ی جنگ به تصرف خود درآورده، به نحوی برای خود حفظ کند. در این صورت خانه خرابی کامل خرده بورژوازی روستا محرز است.

۵- این بخش از خُرده بورژوازی در واقع در سراسر کشور پراکنده است. ولی چون مرکز اصلی آن در شهر است، آن را زیر عنوان خرده بورژوازی شهری مطالعه می کنیم.

۶- اکثریت قریب به اتفاق خُرده بورژواهایی که در سال های ۴۲ و ۴۱ برعلیه رژیم شاه قیام کردند، امروز در صحنه نیستند. آن ها یا به پرولتاریا پیوستند و یا شیوه ی سنتی کار خود را رها کرده، آن را با شرایط جدید تطبیق دادند و بعضی حتی به خرده بورژوازی وابسته پیوستند. کار تحلیل گرانی که با توسل به مقوله ی "خرده بورژوازی سنتی" سعی می کردند ادا و اطوارهای نواستعماری رژیم جدید را تبیین یا بهتر بگوئیم توجیه کنند، بیشتر به کار رمالانی می ماند که به احضار روح مردگان می پردازند تا از آن ها راه حل مشکلات زندگان را جویا شوند.

۷- این جا بحث بر سر استفاده از سرمایه های رشته های سنتی و یا تغییر شکل خُرده بورژوازی سنتی نیست، بلکه بحث بر سر ایجاد آن شبکه ی وسیعی از خُرده بورژوازی است که در شرایط غیبت روابط بورژوازی گسترده می بایست به هر حال امکان نفوذ و گسترش این بورژوازی را فراهم کند. مثلاً ورود اتومبیل به بازارهای ایران در شرایطی که هنوز شرکت های وارد کننده در وضعیتی نبودند که بتوانند در کشور شبکه ی تعمیرگاه های وابسته به شرکت اصلی را به وجود آورند، خیل بزرگی از خرده بورژواها را به وجود آورد که به انحاء گوناگون با تعمیر اتومبیل و برآوردن نیاز های ناشی از استفاده از اتومبیل در ارتباط بودند. پس این جا اساساً بحث بر سر استفاده از سرمایه ها و یا خرده بورژوازی سنتی شهرها نیست، گرچه ممکن است در پاره ای موارد این انتقال سرمایه ها و یا استخاله ی خرده بورژوازی سنتی نیز صورت گرفته باشد. ولی دامنه ی این رشد خرده بورژوازی بسیار وسیع تر و سرعت آن بسیار بیشتر از قدرت انطباق سرمایه ها و خرده بورژوازی سنتی شهری با شرایط جدید است.

۸- رشد خُرده بورژوازی در بخش خدمات یکی از خصوصیات تکامل امپریالیسم است که در کشور ما مخصوصاً به صورت رشد بوروکراسی دولتی خود را نشان می دهد.

۹- در این جا بحث بر سر افرادی است که در بوروکراسی و ارتش مشغول کارند، والا کل سازمان و سیستم بوروکراسی و ارتش به عنوان ابزارهای سلطه و سرکوب امپریالیسم در جامعه ما نقش ویژه خود را به عهده دارند و انقلاب نیز بدون در هم شکستن آن ها به پیروزی نخواهد رسید.

۱۰- وقتی ما از "ضدامپریالیست" بودن سخن می گوئیم، بدیهی است که آن را در معنای بسیار وسیع خود یعنی در تمام شرایط اجتماعی و اقتصادی داخلی و بین المللی در نظر می آوریم. اینکه خرده بورژوازی شهری طبیعتاً در صف نیروهای ضدامپریالیست قرار دارد، به این معنی نیست که این مبارزه را با تمام محتوایش درک می کند و همانطور که ما در این جا نشان داده ایم او در حدی که شرایط زندگی به وی اجازه می دهد، این مبارزه را می فهمد و انجام می دهد. اساساً اگر خرده بورژوازی تمام محتوای مبارزه ضد امپریالیستی را می فهمد، دیگر این درست نبود که بگوئیم جنبش ضدامپریالیستی بدون رهبری و هژمونی پرولتاریا به پیروزی نهائی نمی رسد. یک مطلب دیگر را نیز در اینجا اضافه کنیم: گاه چنین فرض می شود که گویا نهضت در دوران شاه تحت هژمونی و رهبری این خرده بورژوازی بود و در نتیجه تمام کارهایی را که توده های قیام کننده در طی مبارزه انجام دادند، به حساب برداشت خرده بورژوازی از مبارزه ضدامپریالیستی می گذرانند. در حالی که هیچ چیز از این اشتباه آمیزتر نیست. خرده بورژوازی شهری نیز مانند سایر طبقات به طور خود بخودی و بدون سازمان ویژه خود به نهضت کشیده شد و کارهایی که جنبش در این مدت به آن دست زد، برآیندی بود از اعمال تمام طبقات و قشرهای شرکت کننده در جنبش که همه تقریباً بدون سازمان و آگاهی طبقاتی ویژه خویش و تحت فشار شرایط عمل می کردند.

۱۱- شعار "مرگ بر امپریالیسم" یا "مرگ بر آمریکا" نزد اینها محتوای بسیار محدودی دارد و در واقع تابع شعارهایی مثل "مرگ بر شاه" و "مرگ بر خمینی" است. آن ها در وجود امپریالیسم یا آمریکا حداکثر نوعی حمایت مکانیکی و فیزیکی خارجی برای حکومت موجود می بینند. آن ها امپریالیسم آمریکا را در روابط اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم نمی بینند و به همین جهت هم با سرنگون شدن یک رژیم حکومتی، سقوط امپریالیسم را هم فرض می گیرند و همین کوتاه نظری به امپریالیسم امکان می دهد تا با استفاده از این توهم و با فریب آن ها، رژیم جدیدی را در میان کف زدن های این طبقه سرهم بندی کند و باز این طبقه وقتی بخود می آید که رژیم جدید گلویش را می فشارد. آنگاه برای حفظ غرور ضربه خورده خود مدعی میشود، آن کف زدن ها گویا تاکتیک بوده است.

۱۲- بحث بر سر غلط بودن این شعارها نیست. این شعارها به جای خود و در حد خود صحیح است. جا و حد این شعارها را باید دقیقاً در نظر داشت. شعار "مرگ بر شاه" در مرحله ای از مبارزه ضدامپریالیستی صحیح بود، به شرطی که سر سپردگی شاه به امپریالیسم در آن به خوبی نشان داده می شد. همین طور است وضع سایر شعارها. این شعارها می تواند بخشی از شعارهای یک مرحله باشد، نه همه آن ها و تفاوت محتوای این شعارها نزد پرولتاریا با همین شعارها نزد خرده بورژوازی از همین جا ناشی می شود.

۱۳- رژیم جدید این ها را مسلح کرده و ما امروز شاهد آن هستیم که این ها علناً و جلوی چشم مردم اسلحه شان را می کشند و گاه هم جلوی چشم همه آدم می کشند.

۱۴- وقتی کلمه "لمپن" را بکار می بریم، منظورمان دقیقاً افرادی است که به دلایل گوناگون از درون طبقات بیرون افکنده شده و به اصطلاح افراد بی طبقه را تشکیل می دهند. لازم نیست که حتماً لمپن ها از افراد فقیر و فاقد درآمد و احیاناً بی سواد یا کم سواد باشند. نظام به سرعت در حال تحول ایران در بیست سال اخیر اتفاقاً انبوهی از لمپن ها را ارائه کرد که از طبقات بالای جامعه نیز می آمدند. لمپن های ایران نه تنها در خیابان های شهرهای بزرگ ایران به ولگردی مشغول بودند، بلکه عده ای از "متشخص" ترین آن ها در خیابان های شهرهای بزرگ کشورهای اروپا و آمریکا به ولگردی مشغول بودند و علاوه بر یک هواپیمائی که از این لمپن ها همراه خمینی به ایران وارد شد، صدها نفر دیگر به وسایل گوناگون به پای بوس رژیم جدید به وطن باز گشتند و اکثر پست های حساس خرده بورژوازی وابسته را همین به اصطلاح "دکتر" و "مهندس" های خارج دیده اشغال کردند.